

## عرفات العارفين

یہی از نسخہ ہائی خطی منحصر بود بنام عرفات العارفين در مرکز مایکرو  
 قلم تورخانہ فرهنگ ایران دہلی نو نگہداری می شود۔ نسخہ نامبرودہ خیلی ضخیم و بخط ریز  
 نستعلیق در سال ۱۱۰۰ ہجری / ۱۷۸۸-۸۹ میلادی کتابت گردیدہ است؛ باید در زمینہ تصوف و  
 معرفت و سلوک یکی از تالیفات مهم و پرارزش سلسلہ قادریہ بشمار میرود۔ متاسفانہ این  
 کرم خوردہ و در آخر بسیار ناقص است۔ گذشتہ ازین منابع تاریخی و مذکورہ ما و فہرست ہای  
 نسخہ ہای خطی از ذکر این تالیف می باشد۔ گاہ گاہی مولف در بارہ خود و پسر خود ہم  
 می نویسد۔ غالباً مولف ساکن دہلی بودہ و در بدایوں ہم زندگی کردہ است۔

از مطالعہ متن پیدای می شود کہ مولف جمال الدین ابوالفضل محمد بایزید ہندی قادری  
 بودہ و نام مرشد وی بالقباب دآداب این طور است۔

”زبدۃ الصالحین“ قدومہ السالکین لجمۃ العارفين قطب العالم شیخ شیوخ العالم نظر الدین  
 ابی نصر ہندی حضرت شیخ بہا الدین نقہس قادری“

مولف در نہ سالگی پسر خود را زیارت کرد و وی روز دیگر بخانہ پدر او آمد پس از آن

مؤلف تا سال بیست و یکم در خدمت مرشد خود بوده است. بعلاوه در این مدت این قدر مستغرق شده که پدر و پسر یکدیگر را نه شناختند. در باره شیخ می نویسد:

«از آن روز که فقیر سرارادت بر آستان سادت نهاد و ملاحظه وقت که با وجود کثرت عیال و اطفال..... و هجوم فقرا و مساکین..... هرگز اظهار گرانی نکرده»

مؤلف این کتاب را از سفر کابل برگشته در فصل بهار آغاز کرد. در حواش صاحب تالیف از منتخب اللغات و فرهنگ جهانگیری و کشف اللغات استفاده نموده است.

عرفات پر از قصص و حکایات گوناگون می باشد. اما آنچه مربوط به خود مؤلف است یا تاریخ و فرهنگ این کشور امثال می گت اختصاراً درج ذیل می گردد.

ص ۶۷. زمانه مستعال شمس الدین را تراچی نام خشت پخت پذیر در موضعی بود.....

ص ۲۱۳. در یکی از بلاد هند قدر دان مرزبانی بود. روزی جوان پیش وی آمد..... گفت مرادل نور نام است و خط ناگوار مقام است ۳۷۶ فقیر را نقش مرادل نور نام است و خط ناگوار مقام است.

ص ۳۷۶. فقیر را نقش نخستین که حضرت شیخ..... شهری..... تلقین نمود تصور موت بود.....

ص ۳۷۲. الحمد لله والمنته که ذرت قدسی در جات حضرت شیخ..... مجموع صفات محمدی

است..... ازاں روز که فقیر را سرارادت بر آستان سادت آمد ملاحظه است که اگر ضعیفه ای را محتاج دیدی به تیش سر پنجه او را راست کردی.....»

ص ۳۴۴. «فقیر را می نمود که حضرت پیوسته در کسب اخلاق می بود..... روزی شیخ

ابوالغیث نحوی التماس کرد چه می فرمایند در حرمت و حلت گروهی که دست گدائی پیش کنند بر نام خدا فریاد زنند»

- ص ۴۶۰ "بیشتر سخانی را تلخ از مدتی جو بسیار اشک بر عرصه چهره ملاحظه رفتی....."
- ص ۴۹۱ "پدرم که محل رحمت شد مردی مبارز بود....."
- ص ۴۳۴ "در سفر کابل روزی در راه می رفتم....."
- ص ۷۲۲ "فقیر شبی در مجلس یکی از بزرگان بود. بعد از فراع طعام..... صاحب مجلس باد و عزیز دیگر از نشست فقیر را نیز آفتاب..... افتاد....."
- ص ۸۳۳ "در هفت دستان ملکی نامدار بود. وزیر او را پسری با جمال....."
- ص ۸۶۷ "چون شهاب الدین محمد فتح اسلام در دہلی یافت حرارت ترک با جمعی سپاه زبان اجیر بوکالت فرستاد..... قومی از قطاع راهش گرفتند..... حرارت بر خم..... افتاد دہلی آورده بعرض سلطان رس نندند..... محمد صلاح نام جوانی را با جمعی باز فرستاده..... سلطان.. محمد را بمرتبه وزارت فرمود....."
- ص ۸۹۹ "ملک محمود گوجراتی عقیفه نام دختر می داشت. ملک زاده سورت رسای فرستاد....."
- ص ۹۲۳ "بندگی حضرت شیخ نصیر الدین تخص بترک تعلق در خدمت بندگی حضرت شیخ اباعبدالله عبدالرزاق التزام یافت..... حضرت شیخ عبدالرزاق حفصا دیگر را در طعام و اشتام معظم داشتی..... الله شیخ تخص را دو جو به خشک شام گاه فرستادی..... روزی شیخ ابوالبرکات از حضرت شیخ عبدالرزاق التماس کرد که یاران بویبر مبارک از آنچه در باره احباب دیگر..... دارد و میز روی شیخ تخص ندارد"
- ص ۹۳۰ "شاه عالم نام..... مسر زبان دہلی بود..... شاعری نام زمیندار تاگور..... حنیف کرد....."
- ص ۱۰۲۲ "فقیر را مدتی قسمت در بیدان داشت..... روزی با جواتان هم عصر در آب بازی بود..... وی دیدیم..... زن..... گفت: این مرد که شوهر من است مار گزیده..... در قلال موضع که افسون گری باشد می برم. مرده من زنده شود..."

ص ۱۰۳۲ "فقیه را ملا حظ رفت که در آنچه زبان صورت حرف بر آوردی دست دیده بگرگت  
 .... بیگانهش ..... و گاهی هر چند تکلم شدی چشم و دست بر نداشتی وقتی از حجه روی  
 به سجد آوردی قدم سبکتر نهادی ده او سر دگشادی گوئی زمین نمی تندی تا صدمه آن بر زمین  
 نزنند ..... روزی عزیزی پرسید ..... فرمود: این خاک که در پای منیت همه تنهائی  
 دوستان است سربای ارجمن دانست هم کیانت هم جیانت - باد اگر در رفت راه  
 ناگزیر است سبک پای باید رفت تا صدمه سخت بر زمین نخورد و بر سر و پای آسودگان ریخ  
 نبرد - امروز که بر خاک خفته گان گستاخ نزدیم فردا از روی شان منفعل نشویم"

ص ۱۱۱۷ "در شهر دلی زنی را بچه از کنارش بردند و بدایه خاک سپردند ....."

ص ۱۲۰۹ "در شهر الله محمد نام پادشاهی بود ..... عمل در انتقال رفع داشت ....."

ص ۱۲۶ "در شهر ..... دد پر تو اماں بر آمد - یکی را نشیر نام دارند دویم را سمیر نفساں  
 نهادند ....."

ص ۱۲۶ "محمد صالح نام جوانی در دلی کهنه وطن داشت ..... مرا بخدمت حضرت شیخ  
 اباعب الله عب الرزاق برد که خلاصی ماهر و بیک دعای حضرت شیخ دارد - پدرش  
 محمد صالح را در بجنجان بخدمت حضرت شاه العالمین حضرت شیخ اباعب الله عب الرزاق  
 برد ..... گفت - یا شیخ عب الرزاق فلانی مرد عالم را که در سرهند داشت میدانی؟  
 ..... گفت: یا شیخ عب الرزاق آل مرد منم ....."

ص ۱۲۹۵ "پنج نفر شکری ..... از دلی بکوچک جرات رفتند ..... یکی ..... ابو الحیر نام بود  
 ..... مراجعت بر دلی کردند -"

ص ۱۳۰۹ "حضرت شیخ ..... مجموع اوصاف محمدی است ..... بی عبارت ظاهر دم  
 نکشادی قدم بر زمین نهادی -"

علاوه بر مطالب عرفانی از لحاظ نشر فارسی نیز این تالیف دارای اهمیت است  
بعض اقتباسات برای نمونه نقل می گردد.

ص ۹۹ "یکی بر مناجات اشکان یکی تجربات افتاده - یکی بر کعبه روانست، یکی به  
کنشت دوان است - یکی جیز خورد و خواب نماید یکی جیز حرف و کتاب نراند - یکی در خیر خلق  
نشته یکی بر شرک کمر بسته - فی انجمله یکی دزدی یکی پاسبانست - یکی در ستوده، یکی شامانست"  
ص ۱۰۸ "دانش حاصل علم عمل بود و حاصل عمل فهم باشد چنانکه حاصل درخت میوه  
بود و حاصل میوه لذت باشد درخت که میوه ندارد تخار است میوه که لذت ندارد بار است"

ص ۲۰۴ "هر که در غم چاشت شام بود غم خداوند بر روی دام بود - مطلوب دمی همه آب و  
نان است لا جرم گردان گروانست - یا نان در کام نهید یا جان را کام دهید"

ص ۳۷۶ "خدا یا آه جهل چیست که علم شمعان اوست - آن علم چیست که جهل خانان  
اوست چه ظلم است که با نور در نمیرد چه نور است ظلمش در نیگردد - چه نیستی است که از  
هستی نگریزد چه هستی است که با نیستی نستیزد"

ص ۳۸۰ "خدا یا آن چراغ کیست که بی روغن و فتیله خانه را نورانی کند آں دماغ  
کیست که بی دیده و شنیده سیر و مشک را امتیاز دهد - آن دیده که است که  
دنیا نادیده را از قلب دسره بشناسد - آن خرقه که باست که طعم ناچشیده را از  
تعم و ملیح دریابد - آن دست چیست که کوه تا سنجید را در بله فهم بردارد و آن  
پای کیست که لوث تا آلوده را از خود بگذارد"

ص ۳۸۳ "سالک ..... پرسید: این حصار را چه نام است؟ و مالک حصار کدام است؟  
گفت: عنال نام حصار است و آزاد نام حصار دار است - جوانی است فرخنده و شیرین  
گو، غربت انیز مهر آمیز غم پر داز، مرهم ساز دل آسای دل ربای، شهر دار مطبوع و شهر بر مرفوع

است - تا آن شهر آبله است آب این شهر تا آن شهر است.  
 ص ۲۱۸ "اکثر آنست که اهل تو محل تو از نده و هت گامه فضول پردازند - حجره متکلف نشینند  
 از صوم و صلوات برگزینند - خود را بجزقه آرایند از کشت و خوارق بکشایند - خلق را که روی  
 در احتیاج بود گردشان گیرند و قول شان پذیرند - مهمان خود را جوع کنند و بتفرغ و  
 خصوص دم زنت آنان نیز غزه هجوم شوند بر بطون خود نروند خود را قاضی الحاجات خوانند  
 کافی مهمات گویانند - آخرش که پرده بکشاید خراز از پوست شیر بر آید دانسته شود که  
 چون طبل غازی همه پوشند چون کاسه هندی از جوستند - نغمه خانخالی روئین اند جلوه  
 شمال رنگین اند -"

ص ۵۹۶ "فقیر از دیده مبارک حضرت شیخ نمود ..... شیبی نمی بیند که عبودیت رواں کردن  
 نفس را که در بتخانه انانیت استاده معبد معین را که بر روی آدم دارد ابروی تو وضع  
 خم نمی کند تا بعلت تندر در جم شیطانی نخورد"

ص ۵۹۶ "خدایا آں چهره غواص است که غوط نخورده از تنک دریا نشان دهد - آں چهر  
 سیاح است که قدم نهاده از حد صحرا بیاں دهد؟"

ص ۸۳۳ "خدایا آں باد چسبیت که باد در دهاں اوست؟ آں چسبیت که خاک از دبر آید؟  
 آں خاک چسبیت که آں از دبر آید؟"

ص ۹۸۷ "خدایا آن بنده کیست که بی خواجه غلام است آں خواجه چسبیت که بی بنده ناکام  
 است؟ آن مکان چسبیت که بی میکین خراب است آن یکین چسبیت که بی مکان سرالبت؟  
 آن آزاد چسبیت که بی خراب ناشاد است آں خراب چسبیت که بی آباد آباد است؟ آن  
 نیست چسبیت که بی هست می نماید آن همت چسبیت که بی نیست نمی یابد؟"

ص ۱۰۶ در باره خود می نویسد: "فقیر که مشتهر تقدیر است مذهب و می چنان بود که"

آدم را در عیب و علت نمی بیند از ذیب و ذلت نه چنید. بر کراهت وی نرود در سفا<sup>هت</sup>  
 وی نشود. کم کس نکوید دم کس بخوید. از گفت نه رنجید اگر چه بد کس آید از کرد ..... کسی نسجد  
 اگر چه بد نماید از سر کس فاش نکوید اگر چه بد خواه بود — بر بجز کس تلاش نکند اگر چه  
 بد راه بود بر طعمه گره نزنند اگر چه ز کام داند —

یکی از مزایای عرفات العارفین در داشتن اباعیبات و مقطعات بی شمار موالف  
 است که تحت عنوان "الهام قدسی" گنجانیده شده است. بعضی از آنها درج ذیل می گردد.

ص ۹۳۱ — با آن که ترا دست نظر کوتاه است

با آن که ترا پای هنر گمراه است

با آنکه ترا چشم خرد در جاه است

گوهر چه کند بکن شاهنشاه است

۱۱۱۷ — کجا وجود من آید ز عالم موهوم

که نفس اینهمه نفوس نقش موهوم است

بریز قطره روغن بر ذی صفت آب —

به بین که یک دو نفس و نه نقش و بی نام است

۷۹ — سه حرف تحفه آدم بصورت و معنی —

کسی که یافت بعالم بخواند و سلطان شد

یکی دوید بصورت — بگفت آدم شد

دگر رسید به معنی بدید و آدم شد

ل. نسخه خطی "الهامات فارسی" در رامپور موجود است.

— ۸۰۳

نخلوتی که ترا با تو راه نتوان داد  
 چگونه غیر تو با بود تو درون آید  
 خلیفه ای که بخواند ترا بر گوشش  
 تو خود بگو که بغیرش چگونه نماید

علاوه بر مؤلف ابیات شعری دیگر هم داده شده است که برای مالکیتش  
 مجهول و ناآشنای باشند. بعضی از این ابیات در ذیل نقل می گردد:

— ۸۶۳ حال

اگر به تیغ زبان گنده گفت بد گویم  
 بمن نخورد ولی گنده ماند در زهنش مسراچو در بدن است آنچه بر زبانش  
 رفت چرا شکسته شود خاطر م بدان سخنش

— ۸۶۲ نظیر

مرا که نشه مردی بر ریش و دستار است  
 چرا چو زن مردای مسلح در پوشم  
 هراس مرگ خورد زن که تن دهد در مسلح  
 مرا چه ترس چرانه بمرگ که جو شوم

— ۸۶۰ خمیر

ای درینا که ملک و مال مرا  
 باز داند و من تبر داریم  
 چون عزیزیم که با هم که امید  
 خود بگرد آوریم و بگذاریم



نیاز

— ۴۱۲

تا چند بهر کوچ بگریم چو اعمی  
تا چند بهر سنگ سیر دیده بسایم  
یارب بنما سر مه مطلوب که قایم  
بنشینم و در کعبه مقصود در آیم

عجز

آن را که بود پای بی پای مجر هاش  
آن را که بود دست بدست دگرش  
آن را که چشم او نباشد اثرش  
جز عجز که بارد که بود چاره گرش

ندامت

واو یلا که چشم تاریکیم  
یاد و شمی که آفتاب و مه است  
زان دو چشمی که می زند چشمک  
می نه بیت داز آنکه در تنبیر است

۲۷۳

در صفحات گوناگون این تالیف نقش زیر هم داده شده است

خلا

نقر

سالک  
شد  
محمد

جهل شریعت

سالک مرشد محمد

نقر

سالک مرشد محمد

ترک فقر

قهر

دراسترا از دکتر مهدی خواجہ پیری رئیس مرکز نور ماسکرو قلم تشیکری نمایم کہ این نسخہ  
پر ارزش را در اختیار س گذاشته اند

سید امیر حسن عابدی